



عکس، امیر رحیمی / ایران

«تنگناهای دانشگاه» در گفت‌وگو با مقصود فراستخواه

چنبره دیوان سالاری بر نهاد علم

نظام متمرکز، سیاست‌های ابلاغی از بالا و بخش‌نامه‌های دولتی «خلاقیت» و «مسئولیت» را از دانشگاه گرفته است

مریم حاجی

کتاب «گاه و بی‌گاهی دانشگاه در ایران: مباحثی نو و انتقادی در باب دانشگاه‌پژوهی، مطالعات علم و آموزش عالی» پژوهش دکتر مقصود فراستخواه درباره دانشگاه‌های ایران است که از سوی «انتشارات آگاه» منتشر شده است. او پیش از این در کتاب «تاریخ هشتاد ساله» به موضوع و مسأله دانشگاه و دانشگاهیان پرداخته بود و در این کتاب دوباره طی چهارده فصل به کنکاش در این زمینه می‌پردازد؛ چرا که معتقد است بدون فهم سوانح دانشگاه در ایران و بدون تحلیل دقیق مسائل آموزش عالی در این سرزمین نمی‌توانیم برای بسیاری از روندهای کنونی جامعه ایرانی و احتمالات آنی آن توضیح رضایت‌بخشی ارائه کنیم.

جناب فراستخواه، شما در کتاب «گاه و بی‌گاهی دانشگاه در ایران» به جریان‌شناسی حیاتیات دانشگاه در ایران پرداخته‌اید و به این نتیجه رسیده‌اید که دانشگاه در ایران هیچگاه نهادینه نبوده است. دغدغه شما برای پرداخت به چنین موضوعی چیست؟

معتمد، ساخته شدن فکر و دانش مدرن در ایران عامل تعیین‌کننده‌ای برای مسائلی مانند دموکراتیزاسیون و توسعه و آزادی و برابری و رهایی در ایران است. پس «مسأله دانشگاه» در حقیقت همان «مسأله ایران» است. در ایران نظریه‌ای برای دانشگاه نداریم. سال ۱۳۲۷ هشت سال قبل از مشروطه، مشیرالدوله مدرس‌های سیاسی را برای تقویت دیپلمات‌ها به وجود آورد. از این زمان به بعد است که بتدریج آموزش مابعد متوسط‌ها به تعبیری، آموزش سطح سوم محل توجه‌نخبگان جدید ایرانی قرار می‌گیرد.

مدرسه سیاسی محلی شد برای توسعه افکاری که از آن مشروطه و قانون اساسی نشأت گرفته بود. بعد از مدرسه سیاسی، مدرسه‌های عالی دیگری همچون دارالمعلمین مرکزی، در سال ۱۳۲۷ توسط ابوالحسن فروغی و عبسی صدیق و دیگران تأسیس شد. هدف از تأسیس این مدارس نیز تربیت معلم بود. بعدها دارالمعلمین مرکزی به دارالمعلمین عالی و بعد دانشسرای عالی بدل شد و این زمانی بود که هنوز دانشگاه تهران نبود. دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۳ تأسیس شد.

بنابراین، می‌توان از تجربه یک سده آموزش عالی در ایران سخن گفت. امروز آموزش عالی مسأله‌ای ملی و اجتماعی است نه یک موضوع تخصصی. ۴ میلیون و چند صد هزار دانشجو داریم که تعیین‌کننده‌ترین بخش جمعیت‌شناختی جامعه محسوب می‌شوند. اما با این حال، ما نظریه‌ای برای آموزش عالی نداریم و یکی از نیازهای ما داشتن نظریه‌ای برای آموزش عالی ایران است تا این نظریه بتواند از مسأله‌های ملی، محلی، استانی، اقتصادی، سیاسی و… کشور گره‌گشایی کند.

دانشگاه در ایران مسأله‌ای ملی است؛ چون هنوز دانشگاه در ایران ساختارهای تثبیت‌شده توسعه‌یافته ندارد و از وضعیت آن در جامعه ایران می‌توان با عنوان یک «طرح ناتمام» یاد کرد. از عواملی که در ساخته شدن جامعه می‌تواند مؤثر واقع شود، نخبگان فکری و حرفه‌ای جامعه هستند. بنابراین، طبیعی است که نقش دانشگاه در ساخته شدن جامعه بسیار ضروری است. در بحث از دانشگاه ما با یک موضوع میان‌رشته‌ای مواجهیم و لازم است که گفتارها درباره دانشگاه به بلوغ برسد، به‌همین دلیل هم مباحث دانشگاه یک مناقشه ملی است.

از این‌رو بود که مصمم شدم مجدد مباحثی را در حوزه دانشگاه طرح کنم. با وجود اینکه قبل از این، چندین کتاب در حوزه آموزش عالی داشتم اما احساس می‌شد که آن مباحث کفایت نمی‌کنند. بنابراین، دغدغه من از نوشتن این کتاب، توسعه نظریه درباره آموزش عالی است. منظورم از «نظریه» به معنای صرفاً انتزاعی نیست بلکه نظریه‌ای برای توضیح «مسأله ایران» است. یعنی یک روشانی موثقی که بتوانیم با آن دانشگاه‌ایرانی را بفهمیم و توضیح دهیم.

به صحبت آغازین شما برمی‌گردم، شما اشاره کردید که نخستین بار مدرسی که به‌عنوان

آموزش عالی تأسیس شد یکی برای تربیت دیپلمات و دیگری برای تربیت معلم بود، یعنی از همان ابتدا ما هیچ فلسفه وجودی مشخصی برای آموزش عالی نداشتیم و همچنان با این سردرگمی مواجه هستیم. به اعتقاد شما، برون داد دانشگاه چه افرادی باید باشد؛ «متخصص» یا «شهروند»؟

کنته اول خیلی مهم بود که فرمودید که ما دانشگاه را ده‌ها سال است که شروع کردیم اما گویا نگاه ابزارزی به دانشگاه وجود دارد. متأسفانه از ابتدا نگاه ما به علم ابزاری بوده نه علم رهایی. من در فصل اول این کتاب توضیح داده‌ام که حتی دارالفنون، برای یادگیری توپخانه تأسیس شد. بعد از خسارت‌های معاهده‌های ترکمنچای و گلستان در دوره ناصری دردمندانی چون امیرکبیر چنین احساس کردند که باید خود توپ و توپخانه تولید کنند. بنابراین دارالفنون هم بیشتر متخصص می‌خواهد. اما آیا «شهروند» هم به تعبیری که فرمودید ساخته می‌شود؟ آیا آن شایستگی‌های ارتباطی و انسانی مردم هم توسعه داده می‌شود؟ این داستانی است که ما هم متأسفانه در آن مشکل داریم.

در فصل نخست این کتاب توضیح داده‌ام که دانشگاه در اروپا از هشتصد سال پیش در متن جامعه به‌وجود آمد؛ یعنی دانشگاه از یک «داینامیزم اجتماعی» برخاست و به تعبیری، ادامه یوپایی درونی جامعه بود. علم‌آموزی یک سفارش درون‌زای اجتماعی و یک جنبش اجتماعی بود و دانشگاه‌ها با ابتکار عمل و خلاقیت از پابین به وجود می‌آمدند. حتی اگر گاهی از دولت‌ها و نهادهای دیگر هم استفاده می‌کردند «خلاقیت» و «ابتکار عمل» با جامعه بود و شاید به همین خاطر است که در آنجا دانشگاه با یوپایی‌های اجتماعی هم‌زمان است. اما در ایران متأسفانه جامعه، کوچک و دولت، بزرگ شده است، به تعبیری، دولت

کابینه دولت در زمان رضاشاه که بشدت متأثر از ایدئولوژی نوسازی بود، برای شهر در حال نوسازی تهران عمارتی را هم لازم می‌دید؛ به آن university گفته می‌شد و معتقد بودند که شهر تهران این ساختمان را ندارد. در نتیجه دانشگاه در ایران تقلیل پیدا کرد به ساختارهایی که ادامه ساختمان‌های دولتی بود و بنابراین، مصادره به مطلوب شد؛ به این معنا که بیشتر اهداف دولتی را ترویج می‌داد و افرادی را برای سازمان‌های دولتی تربیت می‌کرد. در نتیجه دانشگاه نتوانست با متن جامعه مرتبط شود و بیشتر تحت تولید دولت بود و به‌همین دلیل نتوانست توسعه پیدا کند.

من در این کتاب، تا حدی تلاشی کردم که هم به‌طور مباحث نظری بپردازم و هم در عین حال، افق‌گشایی‌هایی در ساحت مطالعات دانشگاه داشته باشم؛ اینکه، چه نهادهایی باید توسعه پیدا کند؟ جامعه چگونه می‌تواند قدرت یابد و دانشگاه را توسعه دهد؟ مسئولیت‌های اجتماعی در دانشگاه چیست؟ راه‌های برون شدن و گره خوردن دانشگاه به دیوان‌سالاری دولتی و پیامدهای آن و…

در کتاب «سرگذشت و سوانح دانشگاه در ایران» توضیح دادم که اقدامات دیرنگه‌ای با دیدن اعتراض‌های اجتماعی برای استقلال دانشگاه در نیمه دوم دهه پنجاه آغاز شد ولی ناتمام ماند چون با انقلاب مواجه شد و انقلاب فرهنگی نیز گسست بزرگی در جریان شد. بتدریج این بحث را دنبال کردم و به متفکران اصلی آن رسیدیم. «رنالیسم انتقادی» سه مرحله داشت؛ «رنالیسم انتقادی اولیه»، «رنالیسم انتقادی دیالکتیکی» و «فراواقعیت»، سعی کردم که این سه فاز فکری را به ایران منتقل و معرفی کنم. در بسط آن نیز کاری را در دست دارم که احتمالاً تا یکی دو سال آینده، روانه بازار نشری می‌شود. آنچه می‌خواهم در خصوص کتاب «ارزیابی انتقادی نهاد علم در ایران» عنوان کنم، مربوط به آسیب‌های نهادی دانشگاه است و بر این باور هستم که این آسیب‌های نهادی معلول معرفت‌شناسی ما است؛ یعنی، اگر آن معرفت‌شناسی را به خوبی فهم کنیم، این آسیب‌ها را می‌توانیم تا حد زیادی مدیریت کنیم. معرفت‌شناسی که من در کتاب به نقد کشیدم، بیشتر متوجه پوزیتیویسم است.

سال بیست‌وچهارم ■ شماره ۶۷۶۰ اندیشه

شنبه ■ ۱ اردیبهشت ۱۳۹۷

دانشگاهی ایران ایجاد کرد به طوری که هیأت‌امنا به کل منحل شد و طی ۱۰ سال تا سال ۶۷ دانشگاه هیأت‌امنا نداشت. می‌خواهم بگویم مشکل ما این است که دائم دچار گسست شدیم. تجربه‌هایی داریم آنها را کنار می‌گذاریم و همواره می‌خواهیم که از نو شروع کنیم. همین مانع توسعه ایران می‌شود. در این کتاب اداره هیأت‌امنایی دانشگاه را شرح داده‌ام. هیأت‌امنا، پارلمان دانشگاه است؛ چرا که دانشگاه، موجودیتی عقلانی و خودتنظیم و خودگردان است نیازی به تولید دولت ندارد. وظیفه دولت حمایت مالی عمومی دانشگاه است چون دانشگاه «خیرعمومی» تولید می‌کند. مرحوم علی اکبر سیاسی سعی می‌کرد به شاه بفهماند که دانشگاه اداره دخانیات نیست، دانشگاه یک نهاد حرفه‌ای است باید توسط خود دانشگاهیان اداره شود.

در بخشی از کتاب، شما برای دانشگاه نقش سفارش‌گیری اجتماعی قائل شدید؟ گرفتن سفارش اجتماعی برای دانشگاه چه ضرورتی دارد؟ و دانشگاه در ایران چقدر توانسته‌از این نظر موفق عمل کند؟

معتمد، دانشگاه در ایران سفارش اجتماعی ندارد. رمز موفقیت شما به‌عنوان یک روزنامه‌نگار «گرفتن سفارش اجتماعی» است چراکه برای یافتن سوزه، به متن جامعه می‌روید و در برج عاج خود نشستید.

از این رو، معتقدم، دانشگاه برای اینکه بتواند

گسترش پیدا کند باید از جامعه سفارش رشته

آیا دانشگاه و جامعه خود می‌توانند این

معادله را تغییر دهند؟

با کنش اجتماعی معطوف به اصلاحات اساسی، با توسعه جوامع حرفه‌ای دانشگاهی و نهادهای حرفه‌ای این امر امکان‌پذیر است. در کل لازم داریم که نهادهای تخصصی، مدنی و سازمان‌های مردم‌نهاد و تشکل‌های صنفی و حرفه‌ای و اجتماعات محله‌ای توسعه پیدا کنند. کسانی از درون دولت نیز به این کوشش‌های اجتماع کمک و با آن همراهی کنند. دولت به‌عنوان موجودیتی ملی همراهی کند و در تحولات ایران شرکت داشته باشد.

از یک سو سیستم باید باز شود و آماده‌گفت‌وگو و همراهی با پوشش‌ها و تغییرات جامعه باشد. از سوی دیگر، جامعه نیز این بلوغ لازم را داشته باشد که کار را فقط ستیزه‌جویی صرف نداند، بلکه گفت‌وگو و دیالوگ اجتماعی ایجاد کند. فن مذاکره داشته باشد و چانه‌زنی کند. مسأله رفع دولت‌سالاری و دیوان‌سالاری، لحظه‌ای و یکباره نیست، مطلق‌گرا نیست و لزوماً با خشونت نیست. فرآیند قدرت‌سپاری از دولت به دانشگاه و پایه پای آن فرآیند به بلوغ رسیدن جامعه دانشگاهی و خودتنظیمی، فرآیندی زمان‌مند است. این امر نیاز دارد که گفت‌وگو و تعاملات میان سیستم و جهان زندگی اتفاق بیفتد که به انسان‌هایی کنشگر مسئول نیاز دارد که احساس مسئولیت ملی داشته باشند چه در دولت و چه در جامعه.

مخاطب اصلی شما در این کتاب چه طیفی هستند؟

دانشگاه برای اینکه بتواند گسترش پیدا کند باید از جامعه سفارش رشته بگیرد؛ از صنعت، خدمات و… اما متأسفانه اصلاً اختیارات کافی سفارش‌گیری ندارد. چنبره دیوان سالاری دولتی و مداخلات آشکار و پنهان آن، دانشگاه را کَرخت کرده است و دانشگاه نمی‌تواند خلاق و توانمند باشد و با جامعه ارتباط برقرار کند



»

بگیرد؛ از صنعت، خدمات و… اما متأسفانه اصلاً اختیارات کافی سفارش‌گیری ندارد. چنبره دیوان سالاری دولتی و مداخلات آشکار و نهان آن هم با انواع متولیان حکومتی موازی، دانشگاه را کَرخت کرده است و دانشگاه نمی‌تواند خلاق و توانمند باشد و با جامعه ارتباط برقرار کند.

نظام متمرکز و بخش‌نامه‌های دولتی و سیاست‌های ابلاغی از بالا، خلاقیت و مسئولیت را از دانشگاه گرفته است. در این در کتاب راه‌حلی‌هایی برای گرفتن سفارش اجتماعی توسط دانشگاه ارائه کرده‌ام؛ اینکه دانشگاه چگونه می‌تواند مسائل متن جامعه را به آموزش‌ها و پژوهش‌های خود وارد کند.

راه برون رفت از «چنبره دیوان سالاری» را چه می‌دانید؟

راه برون رفت یا باید از اصلاح سیاست‌ها و رفتارها و نهادهای حکومتی آغاز شود که متأسفانه آغاز نمی‌کنند یا باید کنش دانشگاهی داشته باشیم؛ یعنی دانشگاه خود پیشقدم و مبتکر باشد و معادله «دولت فعال» و «جامعه منفعل» را اصلاح کند.

اعتراف تلخ

در این راستا، دکتر افروغ در کتاب «ارزیابی انتقادی نهاد علم در ایران» بر نکات کلیدی انگشت‌گذاشته است از جمله اینکه؛ بعضی از دانشگاه‌های ما بر اساس الگوهای غربی ساخته شده است. مثلاً دانشگاه صنعتی شریف که بر اساس الگوی دانشگاه ام‌آی‌تی بنا شده؛ ولی واقعیت این است که دانشگاه ام‌آی‌تی امروز تغییر کرده است و دیارتمان فلسفه دارد. همان‌طور که افروغ در جای جای کتاب اشاره می‌کند، نگاه ابزاری بر دانشگاه‌های ما حاکم است و این نگاه، نجات ما را تنها در مهندسی می‌بیند.

بنابراین، این فکر که «علم تنها ابزار است» یکی از آسیب‌های جدی نظام آموزش عالی ما است. واقعیت این است که علم در خلأ انسانی به کار نمی‌رود و باید ملاحظات انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی و… هم در پایه رابری علوم انسانی هم پیاده کرد.

امروزه حتی فیزیکیدانان طراز اول بر مضر بودن پوزیتیویسم معترف‌اند اما همچنان در دانشگاه‌های علوم ما، تفکر پوزیتیویستی حاکم است. ما با فرهنگ ملی خود بیگانه‌ایم و من این امر را «ام‌المسائل» جامعه‌مان می‌دانم و بر این باورم که اگر فرهنگ ملی خود را می‌شناختیم به این وضعیت مبتلا نمی‌شدیم. یکی از کارویژه‌های دانشگاه در بعد جامعه‌این است که انتقال‌دهنده فرهنگ از نسل گذشته به نسل آینده باشد که این امر کمتر اتفاق می‌افتد.